بدقولی در پس دادن بدهی

در فضای عمومی جامعه متأسفانه موارد زیادی مشاهده می‌شود که افراد به وعده‌های خود در زمینه‌های مختلف از جمله وعده‌های اقتصادی عمل نمی‌کنند؛ به‌راحتی اقساط وام‌های خود را پرداخت نمی‌کنند یا چک‌های خود را پاس نمی‌کنند یا خیلی امروز و فردا می‌کنند تا بدهی خود را بدهند و در این بین مقداری با مال مردم کار و درآمدزایی می‌کنند تا بعد از مدتی آن را به صاحبش برگردانند؛ این بدقولی‌ها یا وفای به‌عهد نکردن‌ها در فرهنگ دینی به‌شدت مورد نکوهش قرار گرفته شده است و این نوع رفتارها نه‌تنها در آخرت که در زندگی دنیایی انسان تاثیرات فراوانی دارد که در ادامه برخی از مهم‌ترین آثار دنیایی آن بیان می‌شود.

آثار بدقولی

اثر اول: جنگ با خدا و عقوبت‌های الهی:

در فرهنگ دینی اذیت و آزار دیگران گناه بزرگی شمرده شده و برای آن هشدارهای سختی بیان شده است؛ امام صادق(ع) فرمودند: قالَ اللهُ عز وجل: لِیأذَنْ بِحَربٍ منی مَن آذی عَبدیَ المؤمنَ؛ خداوند عزوجل فرموده است هرکه بنده مؤمن مرا بیازارد، به من اعلان جنگ می‌دهد.[1]

شخصی که بدهی خود را نمی‌دهد، بدون شک موجب آزار و اذیت طلبکار می‌شود و از این جهت باید منتظر آثار شومی که برای اذیت دیگران بیان شده است در زندگی شخصی خود باشد؛ ناراحت‌کردن طلبکار، نوعی اذیت اوست.

پیامبر خدا(صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرمودند: مَن أحْزَن مُؤمناً ثم أعطاهُ الدُنیا لم یَکُنْ ذلکَ کَفارتَه، ولم یُؤْجَرْ عَلَیهِ؛ هرکه مؤمنی را اندوهناک کند و سپس دنیا را به او بدهد، گناهش بخشوده نمی‌شود و در برابر آن پاداشی نمی‌بیند.[2]

پر واضح است که زندگی کسی که با خدا به جنگ افتاده باشد به چه سرانجام شومی منتهی خواهد شد مگر اینکه توبه و استغفار کند و طلبکار را راضی نماید.

بدقولی و تعلل در بازپرداخت دیون و بدهی‌های اقتصادی، که متأسفانه در جامعه رواج دارد و موجب آزار طلبکاران می‌شود، در فرهنگ دینی عملی نکوهیده و دارای پیامدهای سوء دنیوی است. این رفتار، از آن جهت که موجب اذیت دیگران است نوعی «جنگ با خدا» است، زیرا براساس وعده الهی اذیت و آزار مؤمن (طلبکار) نوعی جنگ با خدا شمرده شده که عقوبت‌های سختی به دنبال دارد.

اثر دوم: گناه بدعهدی و تسلط دشمن:

نپرداختن بدهی دیگران یکی از انواع بدقولی و بدعهدی است که در منابع دینی آثار زیاد و سختی برای آن ذکر شده است.

آثاری که گاه در دنیا خودش را نشان می‌دهد، مانند این روایت نبی‌مکرم اسلام که فرمودند: إذا نَقَضوا العَهدَ سَلَطَ اللهُ عَلَیهِم عَدُوَّهُم؛ هرگاه عهدشکنی کنند، خداوند دشمن‌شان را بر آنان مسلط گرداند.[3] در ادبیات دینی کسی که به بدقولی عادت کرده است از جرگه دینداران خارج شده است.

در روایت آمده است که: لا دِینَ لِمَن لا عَهدَ لَهُ؛ کسی که به عهد و پیمان خود وفا نمی‌کند، دین ندارد.[4]

تذکر: وقتی انسان یکی دو مرتبه کاری را انجام دهد یا هر از چندگاهی آن را انجام دهد، نمی‌توان گفت اهل آن کار است؛ در اینجا هم به کسی می‌توان گفت بدقول و بدعهد که این رویه عادت او شده باشد و قطعا چنین افرادی از زمره دینداران خارج هستند و الا کسی که از بین ده‌ها قولی که عمل می‌کند، یکی دو مرتبه بدقولی کرده یا هر از گاهی بدقولی می‌نماید را نمی‌توان بدقول شمرد و خارج از زمره دینداران دانست.

اثر سوم: ذلت و خواری:

اهل‌بیت(ع) هشدار داده‌اند که اگر کسی طلبکار خود را اذیت کند و طلب او را ندهد، به ذلت و خواری در دنیا و آخرت مبتلا می‌شود. امام صادق(ع) فرمودند: ثَلاثَةٌ مَنْ عَازَهُمْ ذَلَ الْوَالِدُ وَ السُّلْطَانُ وَ الْغَرِیمُ؛ هرکس با سه‌کس ستیزه کند خوار شود: پدر و سلطان [عادل] و طلبکار[5] همین ذلت و خواری بس که افراد بدقول اعتبار خود را در بین مردم از دست می‌دهند و اطرافیان، دیگر روی حرف و قول آنها حساب نمی‌کنند. در حالی که به اقرار همه، اعتبار انسان یکی از مهم‌ترین دارایی‌های او است و از پول و سرمایه‌اش مهم‌تر و مفیدتر می‌باشد.

اثر چهارم: ضرر و زیان:

نظام عالم بسیار هوشمند و دقیق و حساب‌شده تعریف شده است که قواعد منظم و دقیقی برای آن حاکم است. از جمله در روایات فرمودند: کَمَا تَدِینُ تُدَانُ؛ هرگونه با مردم رفتار کنید با شما همان‌طور رفتار می‌شود.[6]

در نتیجه کسی که با بدقولی و نپرداختن بدهی خود، باعث آزار و اذیت و ضرر و زیان دیگران می‌شود قطعا دیر یا زود همین اتفاق برای خودش می‌افتد و در ماجرائی دیگر عقوبت این کار خود را پس خواهد داد.

پیامبر خدا وعده داده‌اند چنین افرادی در نهایت ضرر می‌کنند: بدهکاران سه دسته هستند: کسی که هرگاه طلبکار باشد مهلت می‌دهد و چون بدهکار باشد [بموقع] می‌پردازد و تعلل نمی‌ورزد؛ چنین کسی سود می‌برد و زیان نمی‌کند و کسی که اگر طلبکار باشد، بموقع می‌گیرد و اگر بدهکار باشد، نیز بموقع می‌پردازد؛ چنین کسی نه سودی می‌برد و نه زیانی می‌کند و کسی که اگر طلبکار باشد بموقع پس می‌گیرد و اگر بدهکار باشد در پرداخت آن تأخیر و تعلل می‌ورزد، چنین کسی زیان می‌کند و سودی نمی‌برد.

نتیجه:

بدقولی و تعلل در بازپرداخت دیون و بدهی‌های اقتصادی، که متأسفانه در جامعه رواج دارد و موجب آزار طلبکاران می‌شود، در فرهنگ دینی عملی نکوهیده و دارای پیامدهای سوء دنیوی است.

این رفتار، از آن جهت که موجب اذیت دیگران است نوعی «جنگ با خدا» است، زیرا براساس وعده الهی اذیت و آزار مؤمن (طلبکار) نوعی جنگ با خدا شمرده شده که عقوبت‌های سختی به دنبال دارد، چنان‌که در روایات فرموده‌اند بدعهدی در پرداخت، زمینه‌ساز تسلط دشمن بوده و فردی که عادت به بدقولی دارد را از زمره دینداران خارج می‌سازد.

از دیگر تبعات دنیوی این رفتار، مبتلا شدن به ذلت و خواری است که خداوند برای او رقم می‌زند همان‌طور که این رفتار، اعتبار فرد را در میان مردم از بین می‌برد و این زیانی جبران‌ناپذیر است.

برای مطالعه بیشتر:

- ایثار و فداکاری از دیدگاه آیات و روایات، سیدعلی موسوی جابری خرمشهری، انتشارات: میراث ماندگار.

پی نوشت‌ها:

۱. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل‌الشیعه، مؤسسه آل‌البیت، قم، اول، ۱۴۰۹ق، ج: ۱۲، ص: ۲۶۴. ۲. محمد بن محمد شعیری، جامع الاخبار، نجف، مطبعه حیدریه، اول، بی‌تا، ص: ۱۴۸. ۳. وسائل‌الشیعه، همان، ج: ۱۶، ص: ۲۷۳. ۴. جامع الأخبار، همان، ص: ۷۴. ۵. شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، الخصال، تحقیق و تصحیح: علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین قم، اول، ۱۳۶۲ش، ج: ۱، ص: ۱۹۵. ۶. همان، ص: ۳۱۸.

سید حبیب حسینی رنانی

مراتب ذکر و آثار آن

خلیل منصوری

خداوند متعال در حدیث قدسی عبودیت را عامل مثلیت با خود دانسته و فرموده است: بنده من! مرا اطاعت کن تا تو را مثل خود سازم. من زنده‌ای هستم که نمی میرم، تو را هم زنده‌ای قرار دهم که نمیری. من دارایی هستم که فقیر نمی‌شوم تو را هم، چنان سازم که فقیر نگردی. من هرچه را مشیت کنم می‌شود، تو را هم، چنان قرار دهم که هرچه بخواهی، بشود.

متن ذکر به معنای یادکرد چیزی، جز «ذکرالله» نیست که دارای آثاری چون اطمینان، رهایی از غفلت، رهایی از خواطر شیطانی و مانند آنها است. ذکرالله خود دارای مراتب و درجاتی است. بنابراین، نمی‌توان آثار ذکر را در افراد یا مراتب و درجات ذاکر یکسان دانست، بلکه برای هر درجه‌ای از درجات ذکر آثاری است که معصومان(ع) در مقام تبیین بدان توجه داده‌اند.

باید توجه داشت که مصادیق ذکر تنها اسمای حسنای الهی همچون «الله» یا «هو» یا «الحی القیوم» و مانند آنها نیست که در اذکار هفتگی یا روزانه بر آن تاکید شده است؛ زیرا از نظر قرآن، رسول‌الله(ص)، خود از مصادیق «ذکر» است(طلاق، آیات ۱۰ و ۱۱)، همچنین قرآن، تسبیح و تقدیس الهی و نماز از مصادیق دیگر ذکر است.(طه، آیات ۳۳ و ۳۴ و ۹۹)

مراتب ذکر از نظر امام باقر(ع)

امام باقر(ع) برای ذکر هفت درجه و مرتبه قائل است. ایشان می‌فرماید: ذِکْرُ اللِّسانِ الْحَمْدُ وَالثَّناءُ وَ ذِکْرُالنَّفْسِ الْجَهْدُ وَالْعَناءُ وَذِکْرُ الرّوحِ الْخَوْفُ وَالرّجاءُ وَذِکْرُالْقَلْبِ الصِّدْقُ وَالصّفاءُ وَذِکْرُ الْعَقْلِ التَّعْظیمُ وَالْحَیاءُ وَذِکْرُ الْمَعْرِفَةِ التَّسْلیمُ وَالرِّضا وَذِکْرُ السِّرِّ الرُّؤْیَةُ وَاللِّقاءُ؛ ذکر زبان «حمد و ثناء»، ذکر نفس «سختکوشی و تحمل رنج»، ذکر روح «بیم و امید»، ذکر دل «صدق و صفا»، ذکر عقل «تعظیم و شرم»، ذکر معرفت «تسلیم و رضا و ذکر باطن «رؤیت و لقاء» است.(مشکاةالانوار، ص ۱۱۳)

اکنون به شرح هرکدام از این موارد هفت‌گانه می‌پردازیم:

۱. ذکر زبانی: ذکر زبانی با حمد و ثنای الهی انجام می‌شود. در این مرتبه ذاکر تمام تلاش خود را می‌کند تا در مقام تحمید همه کمالات را بدون هیچ‌گونه عیب و نقصی به خدا نسبت دهد.

از این‌رو همواره تحمید با تسبیح و تقدیس همراه است؛ یعنی وقتی ذاکر به اسمای حسنای الهی به عنوان کمالات توجه می‌کند، آن را کمالاتی بی‌عیب و نقص می‌داند؛ پس وقتی مثلاً می‌گوید: علیم، یعنی علم لا جهل معه؛ دانایی که با علم او هیچ جهلی نیست؛ یا وقتی می‌گوید: قدیر، یعنی قدره لا عجز معه؛ قدرتی همراه با عجز نیست. از نظر آموزه‌های قرآن، خدا خاستگاه هر کمالی از کمالاتی است که انسان آن را می‌شناسد؛ بنابراین، وقتی از قدرت و علم کسی سخن به میان می‌آید، در حقیقت شخص در حال تحمید خدای سبحان است.

ذکر زبانی، خود مرتبتی از مراتب تجلیات نفس است؛ زیرا تا نفس گرایش به ذکر الهی نداشته باشد، هرگز ذکر زبانی تحقق نمی‌یابد. پس نمی‌توان کسانی را که به ذکر زبانی اشتغال دارند، سرزنش کرد که ذکر قلبی ندارند.

باید به این نکته توجه داشت که ذکر زبانی، خود مرتبتی از مراتب تجلیات نفس است؛ زیرا تا نفس گرایش به ذکر الهی نداشته باشد، هرگز ذکر زبانی تحقق نمی‌یابد. پس نمی‌توان کسانی را که به ذکر زبانی اشتغال دارند، سرزنش کرد که ذکر قلبی ندارند؛ بلکه اصولاً ذاکر نمی‌تواند بدون توجه نفس هویتی به ذکر الهی توجه یابد؛ زیرا وقتی نفس هویتی انسان متوجه حقیقت وجودی خویش و تجلیات اسمای حسنای الهی در خویش می‌شود، گرایش به ذکر زبانی و یادکرد اسمای حسنای الهی می‌پیدا می‌کند.

بنابراین، از نظر قرآن، ذکر زبانی از تجلیات نفس هویتی انسان است؛ زیرا زبان متاثر از نفس انسانی عمل می‌کند و از همین‌رو بازخواست‌ها از زبان و گوش و چشم نیست، بلکه مسئول عنه، همان نفس انسانی است که درباره نحوه استفاده از اعضا و جوارح سؤال می‌شود.(اسراء، آیه ۳۶)

۲. ذکر نفس: مراد از «نفس» در این‌جا تمام حقیقت انسان نیست که خدا در قرآن آن را اصل اساسی حقیقت هویتی هر شخص دانسته که پس از دمیدن روح در کالبد انسانی «انشاء» می‌شود(ص، آیه ۷۲؛ مؤمنون، آیه ۱۴) و اصولاً «توفی»(زمر، آیه ۴۲)، «موت»(آل‌عمران، آیه ۱۸۵) و کیفر و مجازات خوب و بد برای اوست.(مدثر، آیه ۳۸) بلکه مراد از نفس در این‌جا همان مرتبه‌ای از مراتب نفس است که گاه از آن به «هواهای نفسانی» تعبیر می‌شود که در حقیقت همان شهوت و غضب است که نیازمند تعلیم و تزکیه است.

بنابراین، ذاکر در مرتبت نفس با مهار و مدیریت شهوت و غضب، ذکر الهی را به نمایش می‌گذارد. ذکر الهی در این مرتبت همراه با رنج و سختی است که در آموزه‌های قرآنی از آن به عنوان «جهاد النفس» و «تزکیه نفس» تعبیر می‌شود.(عنکبوت، آیه ۶۹؛ شمس، آیه ۷ و ۹)

۳. ذکر روح: مراد از «روح» مرتبتی از مراتب نفس انسانی است، نه مطلق «الروح» که همان امر الهی است(اسراء، آیه ۸۵)؛ زیرا الروح در مقام امری، همان چیزی است که «نفخ» آن در کالبد انسانی، «نفس» را «انشاء» می‌کند.

بنابراین، مرتبت روح جزئی که مرتبتی از مراتب نفس انسانی است، تجلیات آن حقیقت است؛ حقیقتی که خود تجلیات دو وجه الهی «الجلال و الاکرام» است. (الرحمن، آیات ۲۷ و ۸۷)

از این‌روست ذاکر در مرتبت روح همواره در میان بیم و امید و خوف و طمع است؛ به طوری که جلال الهی او را به سوی خوف از عظمت سوق می‌دهد و اکرام الهی او را به سوی رجا و امید به اکرام الهی می‌کشاند. این‌گونه است که ذاکر نه گرفتار تجری می‌شود که به خود جرات بدهد از خطوط قرمز الهی به سبب وجه اکرامی بگذرد و نه مأیوس می‌شود تا در هنگام خطا و اشتباه و گناه، طلب استغفار و مغفرت نکند و توبه و بازگشتی به سوی خدا نداشته باشد.

۴. ذکر قلب: قلب نیز مرتبتی از نفس هویتی انسان است. از نظر آموزه‌های وحیانی، کارکردهای قلب شامل اموری چون: بینایی و شنوایی، تفقه، تعقل، تذکر، تبصر، رؤیت و مانند آنها است. نفس در مرتبت قلب، اگر بر همان سلامت فطری خود باقی بماند، کارکردهای خود را خواهد داشت؛ البته از آنجا که حقایق معنوی و باطنی دارای مراتب و درجات بسیاری است، هر چه قلب در سلامت خویش رشد کند، به همان میزان کارکردهای آن شفاف‌تر و قوی‌تر و شدیدتر می‌شود.

از همین‌رو در قرآن از انسان خواسته می‌شود تا قلب را به مرتبه «قلب سلیم» برساند که در صفا و صدق به تمامیت نزدیک است. پس وقتی از ذکر قلبی به عنوان صدق و صفا یاد می‌شود، به این معنا است که هرچه را یافته از حقایق هستی با صداقت تمام به نمایش می‌گذارد؛ چنان‌که اهل ایمان اهل تصدیق هستند و این تصدیق‌گری تا جایی می‌رسد که حضرت ابراهیم(ع) که دارای قلب سلیم است، در مقام تصدیق رویای خویش، فرزند را به قربانگاه می‌برد. (صافات، آیات ۱۰۱ تا ۱۰۵) تصفیه قلب با خالص‌سازی در نیت برای خدا تحقق می‌یابد و کسی که این‌گونه ذکر داشته باشد، آمادگی رسیدن به مراتب بالاتر و برتر را می‌یابد.

۵. ذکر عقل: عقل در این‌جا همان عقلی است که امام صادق(ع) در تعریف آن می‌فرماید: ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان؛ عقل چیزی است که بدان خدای رحمان عبادت می‌شود و بهشت بدان کسب می‌گردد. براساس روایات متواتر، نفس در مرتبت عقل، گرایش به مراعات دین الهی داشته و عظمت جلال الهی را به تمامه در می‌یابد و در مقام «اولی النُهی» و «اولواالالباب» به دین و حیاء پایبند می‌شود؛ چنان‌که در روایات انتخاب حضرت آدم(ع) نسبت به عقل آمده که پس از انتخاب عقل از سوی آن حضرت(ع)، عقل و حیاء حاضر به بازگشت و جدایی از عقل نشدند؛ زیرا دین و حیاء از تجلیات عقل و مظاهر آن است.(کافی، کتاب العقل و الجهل)

باید توجه داشت که نفس در مرتبت عقل، بیشتر با جلال الهی و عظمتش ارتباط می‌گیرد و از همین‌رو اهل تقدیس و تسبیح مقدم بر تحمید است؛ در حقیقت تحمید او به نوعی گرایش به تقدیس و تسبیح عظمت الهی داشته و چنین اشخاصی اصولاً اهل خشیت هستند؛ از همین رو در قرآن، از اهل علمی که اهل عقل هستند، به عنوان اهل خشیت یاد می‌کند که در برابر عظمت و جلال الهی سر تعظیم فرو می‌آورند و حتی وجه اکرامی برای آنان کمتر جلوه می‌کند: «إِنَّمَا یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»؛ از همین‌رو این اشخاص اهل بکاء و تضرع به سبب غلبه خشیت و عظمت و جلالی الهی هستند. البته این غلبه خشیت و عظمت و جلال، به معنای ندیدن وجه اکرامی نیست که گرفتار یأس شوند، بلکه غلبه با وجه جلالی است نه اکرامی.(نور، آیه ۵۲؛ فاطر، آیه ۲۸)

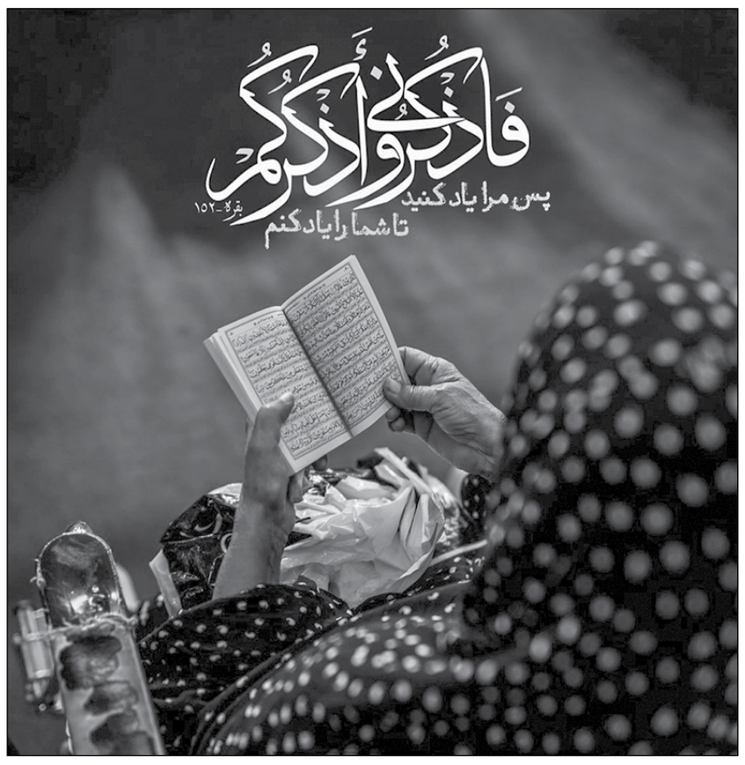

۶. ذکر معرفت: از آنجا که معرفت، علم به جزئیات به ویژه جزئیات برجسته است؛ زیرا «عُرف»به معنی هر چیز برجسته‌ای همچون قله‌ها است که از همه‌جا دیده می‌شود و معروف نیز امور پسندیده شناخته شده برای همگان از عقلا به نور هدایت فطری است، می‌توان گفت که نفس در مرتبت معرفت نسبت به اسمای حسنای الهی به چنان منزلت و مقامی می‌رسد که نسبت به قضا و قدر الهی تسلیم و راضی است؛ زیرا همه امور هستی را براساس مشیت حکیمانه الهی می‌داند که در مقام غنی حمید بدون بخل و عجز با تمام اکرام و قدرت در حال فیض‌رسانی به بندگان خویش است تا این‌گونه، رحمت واسعه خویش را به نمایش گذارد و اسمای حسنای الهی در مظاهر خویش تجلیات تمام و کمال داشته باشد.

اصولا از نظر قرآن، انسان و جن به طور خاص برای عبادت الهی آفریده شده‌اند: وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِیَعْبُدُونِ (ذاریات، آیه ۵۶) که هدف آن استکمالی برای خدای غنی حمید و صمد نیست، بلکه استکمالی برای انسان است تا از طریق معرفت، عبادتی را داشته باشد که او را به تمامیت کمال خویش می‌رساند و خدایی می‌سازد و در جایگاه مظهریت در ربوبیت و پروردگاری، خلیفةالله می‌کند.

از همین رو «لیعبدون» در آیه به معنای «لیعرفون» دانسته شده است؛ زیرا معرفت عبادی است که انسان را به کمال می‌رساند و بدون معرفت، انسان عبادت حقیقی ندارد و حق تقاته را مراعات نمی‌کند. بر همین اساس است که معرفت در آموزه‌های وحیانی بسیار مهم و اساسی است. پس نفسی که در مرتبت معرفت قرار می‌گیرد و عارف می‌شود، نسبت به همه گرفته‌ها و داده‌های الهی تسلیم و راضی است و زهد حقیقی را این‌گونه به نمایش می‌گذارد. (حدید، آیات ۲۲ و ۲۳)

۷. ذکر سرّ: از نظر آموزه‌های قرآن، نفس انسانی دارای مراتب «سرّ» و «أخفی» است که فقط خدا بدان علم دارد.(طه، آیه ۷)

این مرتبت از نفس انسانی عالی‌ترین و برترین و بلکه پیچیده‌ترین و عمیق‌ترین ابعاد وجودی نفس انسانی است؛ از همین‌رو خدا به انسان هشدار می‌دهد که حتی چیزی که گاه برای خود انسان «سرّ و أخفی» است، و به تعبیر امروزی‌ها ضمیرناخودآگاه انسان است، خدا نسبت به آن علم دارد.(همان)

نفس انسانی وقتی به این مرتبت برسد، توانایی دیدن حقایق را داشته و با حقیقت «لقاءالله» اتصال معنایی و حقیقی می‌یابد.

از همین‌رو هیچ‌چیزی از درون و برون، یعنی آفاق و انفس بر او نهان نیست و «انّه الحَقّ» را در می‌یابد و با آن ارتباط مستقیم پیدا می‌کند.(فصلت، آیه ۵۳) بنابراین حقیقت ذکر نفس در مرتبت سرّ و اخفی، ذکر رؤیت و لقاءالله و لقاءه است که انسان را از غیرالله بریده می‌سازد. البته دستیابی به این مقامات اخیر تنها برای «مقربان» است که خدا درباره حقیقت وجودی آنان می‌فرماید: فروح و ریحان و جنت نعیم، پس خودشان روح و روح‌ساز و بهشت نعیم هستند.(واقعه، آیات ۸۹ و ۹۰) چنین افرادی از نظر یقین، در مرتبت سوم قرار دارند که «حق‌الیقین» است.(واقعه، آیه ۹۵)

باید توجه داشت که دستیابی به چنین مراتب و منازل و مقاماتی از ذکر الهی بستگی دارد به اینکه انسان ضمن تزکیه نفس و انجام اعمال صالح و مراقبت و محاسبه نفس، از خدا توفیق بخواهد تا او را یاری رساند و از خواطر شیطانی و وسوسه‌های ابلیسی در امان نگه دارد و انوار حقایق اسمائی را در همه مراتب وجودی نفس الهی او قرار دهد و افزایش بخشد. از همین‌رو در دعای بعد از زیارت آل یس آمده است: اَللّهُمّ اِنّی أسألُکَ أن تُصَلّیَ عَلی مُحَمّدٍ نَبیّ رَحمَتِک وَ کَلِمَةِ نورِک وَ أن تَملأَ قَلبی نورَ الیَقین وَ صَدری نورَ الإیمان وَ فِکری نورَ النّیّات وَ عَزمی نورَ العِلم وَ قُوّتی نورَ العَمَل وَ لِسانی نورَ الصِّدق وَ دینی نورَ البَصائِرِ مِن عِندِک وَ بَصَری نورَ الضّیاء وَ سَمعی نورَ الحِکمَةِ وَ مَوَدّتی نورَ المُوالاةِ لِمُحَمّدٍ وَ آلِهِ حَتّی ألقاکَ؛ بارالها از تو می‌خواهم که بر محمد پیامبر رحمت و کلمه نوری خویش صلوات بفرستی و اینکه قلب مرا از نور یقین و سینه‌ام را از نور ایمان و فکرم را از نور نیات و عزم مرا از نور علم و توانم را از نور عمل و زبانم را از نور صدق و دین مرا از نور بصائر از پیشگاه خودت و دیدگان بینایی و بصیرتم را از نور ضیاء تابان و شنوایی‌ام را از نور حکمت و مودت مرا از نور ولایت محمد و آلش پُر سازی تا این‌گونه تو را ملاقات کنم.

تصفیه قلب با خالص‌سازی در نیت برای خدا تحقق می‌یابد و کسی که این‌گونه ذکر داشته باشد، آمادگی رسیدن به مراتب بالاتر و برتر را می‌یابد.

بنابراین، کسی که ذاکر حقیقی در همه مراتب نفس باشد، به ربوبیتی دست می‌یابد که همان خداوندگاری است منتها خدا نمی‌شود، ولی خدایی می‌شود؛ زیرا صفات و اسمای الهی را در خود ظهور می‌دهد و این‌گونه رنگ خدایی می‌گیرد و متاله می‌شود.(بقره، آیه ۱۳۸)

خداوند متعال در حدیث قدسی عبودیت را عامل مثلیت با خود دانسته و فرموده است: عبدی أطعنی أجعلک مثلی، أنا حیّ لا اموت اجعلک حیّا لا تموت، أنا غنیّ لا أفتقر أجعلک غنیّا لا تفتقر، أنا مهما أشاء یکون أجعلک مهما تشاء یکون؛ بنده من! مرا اطاعت کن تا تو را مثل خود سازم. من زنده‌ای هستم که نمی میرم، تو را هم زنده‌ای قرار دهم که نمیری. من دارایی هستم که فقیر نمی‌شوم تو را هم، چنان سازم که فقیر نگردی. من هرچه را مشیت کنم می شود، تو را هم، چنان قرار دهم که هرچه بخواهی، بشود. (الجواهر السنیة؛ کلیات حدیث قدسی، ص۷۰۹) پس اگر انسان بخواهد مثل خداوند شود باید عبودیت را در دستورکار قرار دهد و با اطاعت، آن را تحصیل کند.

البته این مثل و مثال در طول و همان مظهریت است نه در عرض که شرک است. رسول‌الله(ص) نیز با اشاره به محبوب شدن در نزد خداوند که با بندگی و عبودیت به دست می‌آید به نوافل و مستحبات عبادی چون نماز و روزه و مانند آنها اشاره کرده و می‌فرماید: قَالَ اللهُ مَا تَحَبّبَ إِلَیّ عَبْدی بِشَیْءٍ أَحَبّ إِلَیّ مِمّا افْتَرَضْتُهُ عَلَیْهِ وَ إِنّهُ لَیَتَحَبّبُ إِلَیّ بِالنّافِلَةِ حَتّی أُحِبّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ کُنْتُ سَمْعَهُ الّذی یَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الّذی یُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الّذی یَنْطِقُ بِهِ وَ یَدَهُ الّتی یَبْطِشُ بِهَا وَ رِجْلَهُ الّتی یَمْشی بِهَا إِذَا دَعَانی أَجَبْتُهُ وَ إِذَا سَأَلَنی أَعْطَیْتُهُ وَ مَا تَرَدّدْتُ فِی شَیْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ کَتَرَدّدی فِی مَوْتِ الْمُؤْمِنِ یَکْرَهُ الْمَوْتَ وَ أَنَا أَکْرَهُ مَسَاءَتَهُ؛ خداوند متعال می‌فرماید: بندگان می توانند با انجام واجبات، خود را نزد من محبوب کنند و هرکس واجبات را انجام دهد نزد من از همگان محبوب‌تر می‌باشد. بنده من می‌خواهد با انجام مستحبات خود را نزد من محبوب کند و هرگاه من او را محبوب خود قرار دهم در این هنگام گوش او خواهم شد که با آن می‌شنود و دیدگان او می‌شوم که به وسیله آن خواهد دید و زبان او خواهم شد که با آن سخن خواهد گفت. من دست او خواهم شد که با آن هر چیزی را برمی‌دارد و پاهایش می‌شوم که به هرجا می‌رود. هرگاه مرا بخواند اجابت می‌کنم و اگر از من چیزی بخواهد عطا می‌کنم و در قبض روح مؤمن همواره مردد هستم، او از مرگ کراهت دارد و من هم نمی‌خواهم او ناراحت شود.» (بحارالأنوار، ج۶۷، ص۲۲)

فاطمه(س) نمونه زن جامع‌الاطراف

زهرا (س) در جوانی از دنیا رفته است و از بس در آن زمان دشمنانش زیاد بودند، از آثار ایشان کم مانده است، ولی خوشبختانه یک خطابه مفصل بسیار طولانی از ایشان باقی مانده.... همین یک خطابه کافی است که نشان بدهد:

زن مسلمان در عین اینکه حریم خودش را با مرد حفظ می کند و خودش را به اصطلاح برای ارائه به مردان درست نمی‌کند، معلوماتش چقدر است، ورودش در اجتماع تا چه حد است.

سنت پیغمبر این بوده که زنها جدا می‌نشستند و مردها جدا و پرده‌ای بلند میان آنها کشیده می‌شد.

زهرای اطهر از پشت پرده تمام سخنان خودش را گفت و زن و مرد مجلس را منقلب کرد.

این معنای آن چیزی است که ذکر کردیم؛ هم شخصیت دارد و هم عفاف، هم پاکی دارد و هم حریم.

مجموعه آثار استاد شهید مطهری (حماسه حسینی(۱ و ۲))
ج۱۷، صص: ۴۰۶-۴۰۵- با تلخیص و ویرایش

چراغ راه

لازمه مبارزه با ظلم قدرت و جهاد است

قال الامام علی(ع): «و لایمنع الضیم الذلیل و لایدرک الحق الاّ بالجد».

امام علی(ع) می‌فرماید: هرگز انسان ذلیل و زبون نمی‌تواند با ظلم مبارزه کند و هرگز به حق نمی‌توان رسید مگر با جدّیت و کوشش.[1]

۱- نهج‌البلاغه- خطبه۲۸

حکایت خوبان

ایرانیان مؤمن جایگزین قوم کافر و ناسپاس

روزی رسول خدا(ص) آیه: «و اگر روی برتابید (خدا) جای شما را به مردمی غیر از شما خواهد داد که مانند شما نخواهند بود» را تلاوت می‌کرد. اصحاب عرض کردند: اینهایی که جای ما را خواهند گرفت کیانند؟ حضرت دست بر شانه‌های سلمان زد و فرمود: این مرد و قومش.[1]

۱- سنن ترمذی، ج۵، ص۶۰

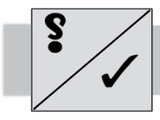

پرسش و پاسخ

میزان سهم ایرانیان در ایجاد تمدن اسلامی[3]

پرسش:

اقوام مختلف در ایجاد تمدن اسلامی چه نقش و سهمی داشتند و در این میان نقش و سهم ایرانیان به چه میزان بوده است؟

پاسخ:

در دو بخش قبلی پاسخ به این سؤال به مباحثی همچون: نقش اقوام مختلف در ایجاد تمدن اسلامی، میزان سهم ایرانیان در ایجاد تمدن اسلامی و دلایل میزان سهم و تأثیرگذاری برتر ایرانیان در ایجاد تمدن اسلامی و علم در ایران قبل از اسلام در نگاه مستشرقین پرداختیم. اینک در ادامه دنباله مطلب را پی می‌گیریم.

خدمات و ابتکارات ایرانیان به علوم اسلامی

علوم اسلامی علومی بوده است که اساسا در دنیای اسلام ابتکار و اختراع شده از جمله آنها علم عروض، قواعد زبان عربی، علم لغت، علم صرف و نحو، علم قرائت، علم تفسیر، علم حدیث، علم کلام، علم اخلاق، علم عرفان اسلامی و... که اینها یک سلسله علوم اسلامی است. یک سلسله علوم هم هست که در دنیا سابقه داشته است و مسلمین از دنیای خارج گرفتند و بعدها آن را در قالب اسلامی ریختند و بر او افزودند مثل فلسفه، طب، نجوم، ریاضیات، جغرافیا و... در تمام این علوم، چه علومی که مربوط به دنیای اسلام است، و چه در علومی که به اصطلاح علوم جهانی و فراگیر است سهم ایرانیان از سایر ملل دنیا بیشتر است، مخصوصا در علومی که مخصوص به دین اسلام است.

خدمات ایرانیان به علم حدیث

اول از علم‌الحدیث شروع می‌کنیم که مربوط به سخنان پیامبر اکرم(ص) می‌باشد. علم حدیث یعنی جمع‌آوری روایات پیامبر اکرم(ص) یا اگر شیعه باشند، روایات پیامبر(ص) و ائمه(ع). بزرگ‌ترین محدث‌ها چه در میان اهل تسنن و چه در میان شیعه ایرانیان هستند. اصلا احادیث شیعه و سنی را ایرانیان جمع‌آوری کرده‌اند و اساسا غیر ایرانی در این کار شریک نبودند. کتاب‌های درجه اول اهل تسنن صحاح سته یا شش کتاب است که بعد از قرآن مقدس‌ترین کتاب‌ها نزد اهل سنت است. تمام اینها را ایرانیان تالیف و تصنیف کرده‌اند.

صحیح بخاری تالیف محمدابن اسماعیل بخاری ایرانی است. صحیح مسلم تالیف مسلم ابن حجاج نیشابوری، اهل نیشابور است. سنن ابی داود که تالیف ابوداود سیستانی ایرانی است. سجستانی و اهل همین زابل است.

سنن نسایی تالیف نسأ از توابع همین خراسان است. سنن ترمذی تالیف ترمذی اهل خراسان است و سنن بیهقی خسروجردی که تألیف بیهقی نزدیک سبزوار است. آری اینها کتاب‌های درجه اول حدیث اهل سنت است و کتاب‌های درجه دومشان را هم باز ایرانیان تألیف کردند مثل مستدرک حاکم مال‌ابن بیع که نیشابوری است. چهار کتاب درجه اول شیعه را هم ایرانیان تالیف کردند.

۱- کتاب کافی تالیف محمدابن یعقوب کلینی تهرانی ایرانی و اهل ری است. ۲- کتاب من لا یحضره الفقیه تالیف محمدابن علی ابن بابویه قمی اهل قم ایران است ۳ و ۴- استبصار و تهذیب هر دو تالیف محمدابن محمدابن حسن طوسی که اهل خراسان است.

خدمات ایرانی به علم قرائت و تفسیر

ما در علم قرائت قراء سبعه داریم که معتبرترین فرد از میان آنها عاصم است که از موالی بوده و ایرانی است. در علم تفسیر طبری از مفسرین بزرگ ایرانی است.

همچنین زمخشری یک نابغه روزگار خود در تفسیر کشاف، ایرانی و اهل خوارزم بود. شیخ طوسی صاحب تفسیر تبیان، ایرانی است. تفسیر مقاتل ابن سلیمان معروف به تفسیر کبیر ایرانی است. بیضاوی و تفسیرش ایرانی است. فخر رازی و تفسیر مفاتیح الغیب یا تفسیر کبیرش ایرانی است. فراء اولین مفسری بود که درباره قرآن تفسیر نوشت به نام معانی القرآن ایرانی بود.

(ادامه دارد)

سلوک عارفانه

آزادی معنوی، آزادی انسان از قید و اسارت خودش است

«آزادی همیشه دوطرف می‌خواهد به‌طوری که چیزی از قید چیز دیگر آزاد باشد. در آزادی معنوی،